



انقلابی که ناتمام ماند...

یادداشتی پیرامون سالروز ملی شدن صنعت نفت

● سید سینا میریونسی

۹ اسفند سالروز ملی شدن صنعت نفت، همیشه یکی از مهم‌ترین روزهای تاریخ ایران بوده و خواهد بود، روزی که همه ملت ایران به معنای واقعی کلمه از پیروزی در برابر استعمار خوشحال بوده و امیدوار به بازپس‌گیری استقلال کامل خود شدند. بررسی اجمالی این بازه از تاریخ در ایام این رخداد خالی از لطف نیست.

با به حکومت رسیدن محمدرضا پهلوی ۲۲ ساله شرایط جامعه ایران تغییر کرد. فضای رسانه‌ای که تا پیش از آن به دلیل دیکتاتوری رضاشاه بسیار بسته بود محلی برای جولان پیدا کرده بود و رسانه‌های مختلف فضایی یافتند تا دغدغه‌های مردم را بیان کنند. در این بین یکی از اصلی‌ترین موضوعات، بحث نفت بود. عوام در ایران که تا پیش از این زمان، آگاهی چندانی از شرایط و قراردادهایی که حول موضوع نفت بسته می‌شد نداشتند یا بهتر بگوییم کال نسبت به شرایط اطرافشان بی‌اطلاع بودند، حال اما به لطف این فضای به وجود آمده متوجه شرایط شده بودند و مطالبات خود

را در زمینه‌های مختلف علی‌الخصوص نفت افزایش دادند. حال شاید بگویید چرا نفت، خب خیلی از خواص وقت، تمرکزشان را بر استقلال گذاشتند و یکی از مهم‌ترین جنبه‌های استقلال این است که منابع خودمان دست خودمان باشد و نه بیگانگان. نفت اما به واسطه وسعت اهمیتی که داشت در رأس توجه‌ها بود و نخبگان کشوری هر می را شکل دادند تا در این موضوع بخصوص فعالیت کنند که پاییز و زمستان ۱۳۲۹ اوج این فعالیت‌ها بود. در رأس این هرم نیز دو نفر قرار داشتند، دکتر محمد مصدق و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی. دکتر مصدق که با حکومت بر فارس در زمان قاجار، به صورت رسمی وارد عرصه سیاست ایران شد در زمان نهضت ملی نفت در مجلس شورای ملی به‌عنوان نماینده تهران حضور داشت. مصدق که از خیلی سال قبل سیاست‌های ضد انگلیسی خود را بروز داده بود، در قضیه نفت هم از پیش‌گامان ملی شدن آن بود. او که با تشکیل جبهه ملی به کمک

افرادی مانند دکتر فاطمی، توانسته بود جایگاه خود در میدان سیاست ایران را تثبیت کند، عزم راسخی برای کوتاه‌کردن دست انگلیس از نفت ایران داشت. آیت‌الله کاشانی نیز با ورود به مجلس به جمع حامیان نهضت ملی نفت اضافه شد و سطح آن را از بین خواص به جمع عموم مردم برد و مطالبه نفت را ملی کرد. آیت‌الله کاشانی به محض ورود از مصدق حمایت کرد و اوج این حمایت دعوت مردم به تجمع جبهه ملی در میدان بهارستان بود. اما یکی از مهم‌ترین کارهای آیت‌الله کاشانی حمایت کامل از فدائیان اسلام بود که به جرئت می‌توان گفت اگر فدائیان اسلام نبودند شاید نهضت ملی نفت به پیروزی نمی‌رسید یا حداقل چندین سال به عقب می‌افتاد.

گفتن این که نقش کدام یک از دو رأس این نهضت مهم‌تر بوده است کار راحتی نیست. زیرا قطعاً اگر مصدق نبود بسیاری از پروسه‌های سیاسی و دعوای حقوقی این نهضت با موفقیت پیش نمی‌رفت و از طرفی اگر آیت‌الله کاشانی نبود مطالبه ملی شدن نفت به این راحتی عمومی نمی‌گشت و مردم برای این سرمایه کشور این چنین گریبان چاک نمی‌کردند. این موضوع بسیار مهم است زیرا مردم به دلیل یک

واسطه دینی وارد میدان شدند. اگر نبود حمایت‌های آیت‌الله کاشانی از نهضت و اگر نبود حمایت مراجع تقلید شیعه از جمله آیت‌الله خوانساری قطعاً این نهضت به ثمر نمی‌نشست. از طرفی نباید از نقش مهم فدائیان اسلام که مورد حمایت آیت‌الله کاشانی بودند غافل شد. قطعاً اگر رزم‌آرا کشته نمی‌شد کار نفت بسیار گره می‌خورد.

و اما ای داد از تفرقه. بعد از قضایای سی تیر مصدق را غرور گرفت و آیت‌الله کاشانی را انزوا و مشروطیت برای ملت ما درس عبرت نشد. غرور مصدق به اینکه مردم پشتیبانش هستند او را زمین زد کما اینکه این مردم به واسطه واجب دینی خود و سخنان آیت‌الله کاشانی به میدان آمده و کشته شدند. مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرمایند: مرحوم آیت‌الله کاشانی چند روز قبل از ماجرای ۲۸ مرداد نامه نوشت - همه آن نامه‌ها موجود است - و گفت من می‌ترسم با این وضعی که دارید، علیه شما کودتا کنند و مشکلی به وجود آورند. دکتر مصدق گفت: من مستظهر به پشتیبانی مردم ایران هستم! اشتباه او همین‌جا بود. ملت ایران را سرانگشت روحانیت - کسی مثل آیت‌الله کاشانی - وادار می‌کرد که صحن‌ها را پُر کند و به میدان بیاید و جان خود را به خطر بیندازد. در ۲۸ مرداد که

کاشانی منزوی و خانه‌نشین بود - و در واقع دولت مصدق او را منزوی و از خود جدا کرده بود - عدم حضور او در صحنه موجب شد که مردم نیز در صحنه حضور نداشته باشند؛ انتصابات مصدق در دولت دومش بسیار تعجب‌آور بود. او افراد ناشایستی مانند متین دفتری را بر امور مهمی گمارد و این شروع اختلافات رهبران نهضت بود. اوج این اختلافات هنگام تصویب قوانین ویژه و انحلال مجلس بود که باعث به‌وجود آمدن یک‌شبه دیکتاتوری شد. بماند که تمامی اینها با این پیش‌فرض است که ملی شدن نفت در آن بازه از تاریخ به نفع کشور ما بوده است، چون حوادث بعد از نهضت را که بررسی می‌کنیم می‌بینیم شاید آن‌طور که می‌گویند هم آن موقع ملی شدن نفت خوب نبوده است. از عدم توانایی استخراج نفت و نرسیدن به تعهدات داده شده و کم‌شدن حجم خزانة کشور بگیریید تا رسیدن به حوادث سی تیر و شبه دیکتاتوری مصدق. البته شاید بتوان تقسیم نفت ایران در سال ۱۳۳۳ بین چهار کشور انگلیس و آمریکا و هلند و فرانسه را کمی مثبت در نظر گرفت آن هم به دلیل زیاد شدن رقبا و گرنه استعمار، استعمار است چه توسط چهار کشور و چه توسط یک کشور. به هر روی باگذشت ۷۱ سال از اتفاقات

نهضت ملی شدن نفت ما هر سال این رویداد را جشن می‌گیریم و کمتر به وجوه دیگر آن می‌پردازیم. نمی‌بینیم که اختلافات مصدق و آیت‌الله کاشانی چقدر شبیه اختلافات مشروطه است. نمی‌بینیم که سیاسیون باز هم نفهمیدند که بدون قدرت روحانیون نمی‌توانند مردم را با خود همراه کنند. قطعاً می‌توان یکی از پیش‌زمینه‌های انقلاب اسلامی را اتفاقات بعد از ملی شدن نفت دانست. روحانیون دو بار تلاش کردند تا با کمک سیاسیون و روشنفکران ملی اصلاحات مدنظر را انجام دهند اما هر دو بار با تفرقه و قدرت‌طلبی سیاسیون مواجه شدند و همین باعث شد که امام خمینی از دو نهضت قبلی درس گرفته و خود پرچمدار اصلاحات شوند. اما نمی‌خواهم تمام تقصیر را گردن سیاستمداران بیندازم. قطعاً اگر روحانیت به‌صورت درست مسیر را طی می‌کردند می‌توانستند خیلی زودتر انقلابی مثل سال ۱۳۵۷ را رقم زنند و اکنون ما جای ۴۰ سال، ۷۰ یا ۱۰۰ سال تجربه داشتیم و زودتر به مقاصدمان می‌رسیدیم. باشد که ما جوانان تاریخ دین و کشورمان را بیشتر بخوانیم و در آن تأمل کنیم تا تاریخ چندباره تکرار نشود.





معمای امنیت

یادداشت تحلیلی پیرامون جنگ اخیر روسیه و اوکراین

• سید حسین علوی فرد

جدید موازنه قوا جایگاهش تثبیت می‌شود.

پیرو سیاست عمق استراتژیک که جان کلامش آن است که «اگر قرار شد جنگی میان رقبا صورت بگیرد، درگیری باید در کشور سومی در مرزهای رقیب باشد نه در کشور من»، آمریکا به تایوان و اوکراین ورود کرده و محل نزاع را مرزهای دو کشور ابرقدرت رقیب خود یعنی چین و روسیه قرار داده.

اوکراین بدان جهت که دیوار حائل بین روسیه و کشورهای اروپایی است اهمیت فراوانی دارد و عضویت آن در ناتو به منزله استقرار

دهه گذشته نیست که تمام منافع خود را در نظم آمریکایی دنبال کند بلکه خودش را آن قدر قدرتمند و جایگاه آمریکا را چنان متزلزل می‌بیند که منافع خود را خارج از اراده آمریکا پیگیری کند و خواهان اعمال نظم مطلوب خود در مناطق حیاتی مد نظرش باشد؛ چنان که این رفتار را در ژئوپولیتیک حیاتی برون‌مرزی روسیه در بلاروس و قزاقستان به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. آمریکا می‌داند که اگر روسیه را مهار نکند رسماً نظام هژمونیکال آمریکایی پایان‌یافته و روسیه به‌عنوان سومین قطب نظم

محیط آنارشیک روابط بین‌الملل عرصه رقابت دولت‌ها برای حفظ قدرت خود است و در این راه تنها تضمین امنیت، کسب و حفظ و افزایش قدرت است. بحران اوکراین نشانگر آخرین مرحله از گذار در نظم بین‌الملل است. آمریکا آخرین تلاش خود را برای جلوگیری از پایان نظم هژمونیکال خود انجام می‌دهد که در این راستا نکته حائز اهمیت مهار روسیه در مرزهای خودش برای جلوگیری از تبدیل شدن روسیه به یک قطب جهانی جدید بین‌المللی در نظم جدید جهانی است و اما روسیه دیگر کشور چند

نفتی خود در سال آینده حاضر به همکاری در تحریم روسیه نشده است. هرچند که هم اکنون هم درگیری داخلی اوکراین عضویت آن در ناتو رو لغو کرده است اما هدف نهایی روس‌ها احتمالاً بر سرکار آوردن دولت مطلوب خود در کیف است.

آینده جنگ نیز هرچند بسیار غیرقابل پیش‌بینی است اما با در نظر گرفتن یک موضوع تا حدودی قابل فهم است؛ نظریه بازی بزدل (Chicken Game) چنین است که در آن دو بازیگر رقیب در یک جاده به سرعت به طرف هم حرکت می‌کنند، به گونه‌ای که انتهای مسیر هر کدام تصادف با دیگری و نابودی هر دوی آنها است، در این بازی هر کس که زودتر مسیر را کج کند بازنده است و آن کس که تا انتها برود پیروز می‌شود.

سه‌روزه اوکراین توسط روسیه بود اما مقاومت اوکراینی‌ها بیش از این به طول انجامیده است. آمریکا نیز در این معرکه به عنوان متحد درجه یک اوکراین در حال فروش تسلیحات درجه دو به آن است؛ تسلیحاتی که اوکراین را قوی نمی‌کند بلکه صرفاً باعث تثبیت شرایط اوکراین و فرسایشی شدن جنگ و در نهایت تضعیف روسیه می‌شود.

تحریم‌هایی هم که آمریکا بر روسیه اعمال کرده است هرچند که از لحاظ کمیت بسیار چشمگیر است اما در عمل کیفیت لازم را برای به‌زاندراوردن روسیه ندارد؛ هرچند که در بلندمدت باعث تضعیفشان خواهد شد. برای مثال تحریم‌های نفتی روسیه منحصر به خرید نفت از روسیه توسط شرکت‌های آمریکایی شده است که حدوداً چیزی بین ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار بشکه در روز از ۷ میلیون بشکه ایست که روس‌ها صادر می‌کنند و یا انگلیس تا پیدا کردن جایگزین برای واردات

پایگاه‌ها و نیروهای نظامی آمریکا در اوکراین است. این مسئله که تهدیدی جدی برای امنیت ملی روسیه محسوب می‌شود به هیچ‌وجه برای روسیه پذیرفتنی نیست و از همین جهت روسیه، اوکراین را خط قرمز خود می‌داند.

مسائل فوق روسیه را در شرایطی قرارداد که واکنش یا عدم واکنش روسیه به عضویت اوکراین در ناتو موجب تهدید امنیتی روسیه را فراهم می‌کرد. محاسبات هزینه - فایده پای روسیه را به درون میدان جنگ اوکراین کشاند که البته این اتفاق برای خود روس‌ها هم دور از انتظار نبود و از سال‌ها قبل پیش‌بینی چنین وضعیتی را می‌کردند؛ کما که جان مرشایمر، بنیان‌گذار نظریه رئالیسم تهاجمی و تعاملات بین قدرت‌های بزرگ، از هفت سال پیش بحران کنونی اوکراین را پیش‌بینی کرده بود. هرچند که انتظارات اولیه تحلیلگران بر اشغال کامل و -





جمهوریت منهای اقناع

▲ بررسی نقش مردم در سیاست

● عرفان علمشاهی

در واقعیت اولویت دارد، رفع تضاد است. هر سیاستی -چه صحیح باشد یا نه- اگر مورد قبول مردم نباشد، قابلیت اجرا نیز ندارد. همینطور اگر مردم نیز خواسته‌هایی داشته باشند که خارج از توان دولت یا موجب به خطر افتادن تمامی کشور باشد قابلیت اجرا ندارد. سیاستمدار باید بداند که در مرحله تعارض اقناع اهمیت دارد نه پافشاری بر عقیده خود، حتی اگر به آن یقین داشته باشد. هیچ سیاستی بدون پشتیبانی مردم موفق نمی‌شود. حتی اقتدارگرایان کشورها همچون چین در مسیر پیشرفت خود ناچار به بیان استراتژی‌های خود برای مردم و اقناع آنها بودند. این درحالی است که به نظر می‌رسد در ذهنیت مسئولان ایرانی اقناع به معنای کوتاه آمدن جلوی مردم و بسته شدن دست دولت است. اما هنر سیاستمدار پیش بردن سیاست‌های خود از طریق اقناع است. باین حال مسئله صرفاً تقلیل نقش مردم به مباحث فلسفی نیست. بعضاً نگاه سیاستمدار در ایران به مردم، نگاه به یک صغیری است

که اعتماد و سرمایه اجتماعی را برای یک دولت می‌سازند. حتی اگر یک نظام سیاسی مکانیزم‌های مناسب انتخابات را داشته باشد اما به موضوعات پیرامونی آن بی‌توجه باشد نمی‌تواند جمهوریت را محقق کند و بدون آنها ملت از دولت فاصله خواهند گرفت. شاید انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ مثال خوبی برای این موضوع باشد، اگرچه این تنها مثال نیست و همه ما به طور شهودی در وقایع روزمره سیاست ایران آن را درک می‌کنیم. امروز جمهوری اسلامی با این موضوعات پیرامونی اما مهم روبرو است.

عدم پیشرفت جمهوریت در حوزه فراغ انتخابات در ایران معلول چندین عامل است. در ایران بحث در مورد نقش مردم در دولت‌ها مخصوصاً هنگامی که در مورد تضاد خواست دولت و مردم است غالباً اسیر بحث‌های فلسفی و ایدئولوژیک می‌شود: حق مردمی حاکمیت در برابر حق الهی حاکمیت. اما هیچ کدام از دوطرف در نظر نمی‌گیرند آنچه که

حضور فعال مردم در سیاست -یا به تعبیر رایج این روزهای ایران یعنی جمهوریت- یکی از مسائلی بوده که در دوران مدرن سیاست ایران (دورانی که با ورود اندیشه سیاسی جدید به ایران و شکل‌گیری نهضت مشروطه همراه بود)، علی‌رغم تحولات ظاهری همچنان حل نشده باقی مانده و تمام بخش‌های جامعه ایرانی را تحت تأثیر قرار داده است. با اینکه توانایی مردم برای انتخاب حاکمان به نسبت دوران قبل از مشروطه، دستاورد دوران جدید است که در طول زمان پیشرفت نیز کرد؛ با این حال انتخاب حاکمان صرفاً هسته موضوع جمهوریت است و نه همه آن. موضوعاتی همچون اثرگذاری مردم بر سیاست‌های دولت (state)، نظارت بر فرایندهای سیاسی و میزان آگاهی آنها از وضعیت دولت مسائل امروز جمهوریت هستند. همه این موارد پیرامون موضوع انتخاب سیاسی شهروندان است اما آن هسته بدون موضوعات پیرامونی خود بی‌معنا و بیهوده است. این موضوعات پیرامونی مواردی هستند

که فاقد قوهٔ تشخیص و از درک سیاست‌های دولتی و یا آنچیزی که خود مصلحت می‌خواند عاجز است. همچنین سیاستمدار بعضاً با نگاهی امنیت‌زده و دشمن‌انگارانه، درگیر شدن با مواجهه با مردم را حرکت در پازل دشمن و یا معطل ماندن سیاست‌ها در شرایط جنگی می‌بیند. بنابراین نه تنها از اقناع گریزان است بلکه تلاش می‌کند از دیگر مواردی که پیشتر در حوزهٔ جمهوری نام برده شد همچون شفافیت و نظارت جلوگیری کند.

تضعیف جمهوری در مواردی که پیشتر ذکر شد عواقب بدی برای هر حکومت می‌تواند داشته باشد. کنار گذاشته شدن مردم از فرایندهای سیاسی صرفاً بر ذهنیت مردم و اعتماد آنها به حکومت تأثیرگذار نیست. بلکه بر عملکرد سیاستمدار نیز اثر منفی می‌گذارد. سیاستمداری که هیچگاه خود را تحت نظارت افکار عمومی

نبیند، به مرور زمان حساسیت و دقت بر سیاست‌های خود را از دست می‌دهد. توجه افکار عمومی این قابلیت را دارد که سیاستمدار را در طراحی و اجرای سیاست‌های خود دست به عصا کند. حال کنار گذاشته شدن افکار عمومی، حتی عملکرد سیاستگذار و سیاست‌هایشان را تضعیف می‌کند. گرچه کنار گذاشتن مردم همچنین فشاری را از روی سیاستمدار برمی‌دارد اما در جای دیگر فشار مضاعفی را بر او وارد می‌کند. به هر میزان که مردم خودشان را از سیاست‌ها حذف شده ببینند؛ سیاستمدار را مسؤل نتایج آن سیاست می‌بینند. همچنین حکومت‌ها برای بقای خود نیازمند پوییش‌ها و حرکت‌های اجتماعی حمایت‌کننده هستند. طبیعتاً شهروندانی که توانایی تأثیرگذاری کمتری بر سیاست‌ها داشته باشند، تمایل کمتری نیز به حمایت از حکومت‌ها نشان می‌دهند.

در این یادداشت بیشتر تلاش شد تا دلایل ایده‌آلیستی تضعیف جمهوری بیان شود. به عبارت بهتر دلایلی که ریشه در طرز تفکر سیاستمدار از امر سیاسی دارد. علاوه‌بر دلایل ذکرشده، عواملی نیز در واقعیات ساختار سیاسی و اقتصادی وجود دارند که به تضعیف هرچه بیشتر جمهوری کمک می‌کنند. اجمالاً می‌توان از ساختار دولتی و نفتی اقتصاد نام برد که جای مردم را به عنوان پشتوانهٔ سیاستگذار می‌گیرد. در هر صورت این مسائل و عوامل در طول دو سدهٔ گذشته تأثیر یکسانی بر حضور مردم در سیاست داشته‌اند و آن را تضعیف کرده‌اند و اگر سیاستمداران جمهوری اسلامی ذهنیت خود را تغییر ندهند، جمهوری شکست‌هایی را تکرار خواهد کرد که در این دو سده خورده است.





خنجر انگلیسی در قلب کشمیر

▲ بررسی تحولات اخیر کشمیر

• صبا پویان

قرار داشت. این یک سوم به شکل طبیعی و به گونه‌ای، خودمختاری و استقلال رأی داشتند. البته حاکمانی که در رأس ایالت بودند، هر یک به نوعی سرسپرده انگلیسی‌ها و ذیل قیمومیت ملکه بودند و خراج می‌دادند. از جمله این مناطق، منطقه شناخته شده تحت عنوان ایالت جامو و کشمیر بود که حاکمی سرسپرده ی انگلیس داشت. این ایالت را به علت شباهت هوا و زمین و محیط آن به ایران، ایران کوچک یا به قول دانشجویان عرب زبان، ایران صغیر می‌نامند. در سال ۱۹۴۷ که ماجرای تقسیم شبه قاره هند رقم خورد، نقاطی که ایالت‌هایی حاکمیتی مستقلی داشتند، به واسطه مسئله هویتی، بدل به نقاطی بحرانی شدند. از طرفی، آن‌ها اساساً ذیل هندوستان تحت استعمار انگلیس نبودند و بریتانیا هم تعهدی در قبالشان نداشت که وضعیتشان را تعیین

اعلام شد تا همواره استخوان لای زخم بماند و ساکنانش هرگز روی آسایش و امنیت را نبینند؛ چرا که پاکستانی‌ها و هندی‌ها هر کدام مدعی کشمیرند. این قضیه اوج توطئه علیه دو سرزمین است. البته نقش عوامل نفوذ در این مسائل همواره پررنگ است. حال بد نیست نگاهی به تاریخچه این رویداد بیندازیم: شبه قاره هند پیش از اینکه به هند امروزی تبدیل شود، حدوداً دو قرن - از اواسط قرن ۱۸م. تا اواسط قرن ۲۰م. - را تحت استعمار و اقدامات موزیانه انگلیس سپری کرد. در این مدت، ساختار حاکمیت استعماری بر هند به واسطه پهنه گسترده جغرافیایی در این کشور یکسان نبود. یک سوم هند را مستقیماً انگلیسی‌ها اداره نمی‌کردند، بلکه شاهزادگانی که در ایالت‌های مختلف حاکم بودند، مدیریت می‌کرده و دو سوم الباقی مستقیماً ذیل حاکمیت انگلستان

مسئله کشمیر یکی از بحران‌های منطقه شبه قاره هند است که به واسطه اتفاقات و حوادثی که در آن توسط ارتش و نیروهای امنیتی هند رخ می‌دهد، هر از چند گاهی به سطح اخبار منطقه بدل می‌شود. تنش‌ها میان این مردم و دولت مرکزی هند پس از آن رو به فزونی نهاد که دولت راست‌گرای نارندرا مودی در اوت ۲۰۱۹ با تصمیمی جنجال برانگیز لغو خودمختاری منطقه جامو و کشمیر و سپس حذف بند مربوط به اعطای خودمختاری به این منطقه از قانون اساسی این کشور را اعلام کرد. از طرفی با تورق کوتاه در تاریخ، خط به خط شاهد جنایات و خبثت‌های کثیف و بی‌شرمانه انگلیسی‌ها بوده ایم که درباره کشمیر، از سال‌های دور اقداماتی انجام داده اند تا وضعیتش نامشخص بماند؛ لذا خودمختاری صوری

کند و خط مرزی که کشیده شد، سبب شد برخی از این ایالت‌ها با بحران‌هایی جدی روبه‌رو شوند؛ از جمله ماجرای بحران ایالت جامو و کشمیر و دعوایی که بر سر این ایالت از همان ابتدا پس از شکل‌گیری هند و پاکستان بین دو کشور رقم خورد. در همان سال‌ها یک سوم از این ایالت در اختیار پاکستان قرار گرفت و الباقی آن در اختیار هند و این دعوا تا به امروز ادامه دارد. بخش عمومی درگیری‌هایی که عمدتاً در اخبار و رسانه‌ها در رابطه با آن شنیده می‌شود، درگیری‌هایی است که در منطقه کشمیر تحت کنترل هند رخ می‌دهد. اما به واسطه اینکه اکثریت قاطع منطقه کشمیر مسلمان هستند، چیزی بیش از ۹۰ درصد با جمعیتی حدود ۷-۸ میلیون نفر و عمدتاً مسلمانان اهل سنت در کنار کمی از شیعیان، که آن‌ها در این منطقه سکونت دارند و نوع احساسات ضد هندی در آن‌ها غلبان بیشتری دارد و سال‌های سال است که آن‌ها مطالبه عمومی شان از جامعه جهانی و سازمان ملل و کشورهای منطقه و البته هند و پاکستان، حق تعیین سرنوشت است که این درگیری‌ها هنوز هم ادامه دارد و لاینحل باقی مانده است.

از علل این بحران می‌توان اشاره کرد که این دولت عضو حزب «بی‌جی پی (BGP) (یا «بهاراتیا جاناتا» در هند است و گرایش شدید نژادپرستانه دارد و عملی انجام داد که سابقه همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام این کشور را مخدوش کرد و تعجب و افسوس همگان را برانگیخت. دولت کنونی هند، کاری کرد که با هیچ یک از قوانین داخلی خود و قوانین بین‌الملل همخوانی نداشته و ندارد؛ جنبش استقلال‌طلبی هند، سلسله‌ای از انقلابی‌هایی بود که به واسطه اقرار

مختلف و شریف هندوستان با هر دین و آیین و زبان، در جنگ با امپراتوری انگلیس خیث، بر سر استقلال سیاسی هند صورت گرفت تا مستعمره فراماسونرها نماند؛ سرانجام هند بعد از خونریزی‌های فراوان از طریق مبارزه مسالمت‌آمیز و نافرمانی مدنی، به استقلال دست یافت، و اصل ۳۷۰ قانون اساسی که یکی از بخش‌هایش این است: خرید مستغلات و املاک در منطقه کشمیر توسط غیرکشمیری‌ها مجاز نیست، یعنی به نوعی مهاجرت به این منطقه توسط غیرکشمیری‌ها محدود شد. حال یکی از خطاها و اقدامات دولت «بی‌جی پی» به رهبری نارندرا مودی، نادیده گرفتن قانون اساسی پذیرفته‌شده از سوی مردم، با آزار و اذیت مسلمانان و فتنه‌انگیزی‌های بسیار آنهاست که موجب شد بافت جمعیتی کشمیر مظلوم را تغییر دهند. فراموش نکنیم طبق قانون اساسی، هر نوع تغییری در اصل ۳۷۰ قانون اساسی هند باید با مشورت و رضایت دستگاه قانونگذاری کشمیر صورت بگیرد؛ ولی این اتفاق هم نیفتاده و دولت افراطی بدان توجه نمی‌کند؛ یعنی مدام خلاف قانون اساسی مصوب مردم، تصمیم و عمل می‌شود. البته پاکستانی‌ها نیز این موضوع را به شورای امنیت بردند و قطعنامه شورای امنیت دال بر این بود که در کشمیر همه‌پرسی صورت گیرد، اما متأسفانه تاکنون هند از این حق مسلم انسانی، جلوگیری کرده است. نتایج: ۱- اقدام یکجانبه هند در لغو خودمختاری کشمیر نتیجه ای جز تقویت انگیزه و گرایش بیشتر مردم و جوانان کشمیر (که در ساختار سیاسی فعلی خود را مستعمره داخلی و تحت اشغال نظامی هند می‌بینند)، به سمت مقاومت جدی تر در برابر هندوها و همچنین پیچیده‌گی بیشتر منازعه با کشیده شدن بحث کشمیر به

سطوح منطقه‌ای- بین‌المللی و باز شدن زمینه دخالت‌ها در تاریخ کشمیر به همراه نخواهد داشت. ۲- هند از این پس مردم کشمیر را به عنوان یک هویت مستقل و ملت منسجم و یکدست ضد اشغالگری خواهد دید و برای حل نهایی مشکل کشمیر باید هویت کشمیر و اکثریت جمعیتی را در برابر چشمان بیدار مردم مسلمان، رسانه‌های آزاد، مجامع بین‌المللی و سازمان‌های حقوق بشری و... تغییر دهد. در این رابطه توجه به اظهارنظر شخصیت‌های سیاسی و دولتمردان با سابقه مبنی بر احتمال تبدیل کشمیر به فلسطینی دیگر قابل تأمل و بررسی جدی است. آنها به اتفاق اظهار کرده اند که هند به دنبال ایجاد شهرک نشین‌های هندونشین در کشمیر طبق طرح اسرائیل در کرانه باختری است. قاعدتاً تمسک به اینگونه راهکارها تنها منجر به تغییر شیوه مبارزه کشمیری‌ها از مقاومت مسالمت‌آمیز و سیاسی به سمت اقدامات مسلحانه، توسل به عملیات‌های انتحاری و نهایتاً اعزام گروه‌های تندرو اسلامی به کشمیر و بی‌ثباتی کل منطقه خواهد شد. اگر صهیونیست‌ها تاکنون به رغم حمایت‌های صریح قدرت‌های بزرگ من جمله خیانت برخی از رهبران ممالک اسلامی موفق به حل مسئله فلسطین اشغالی شده‌اند، هندوگرایان افراطی نیز خواهند شد. ۳- برقراری ثبات در منطقه بدون حل مناقشه کشمیر آن هم به روش مسالمت‌آمیز و مبتنی بر اصول عادلانه و کسب رضایت طرفین منازعه خاصه طرف کشمیری، برای هند رؤیایی دست نیافتنی خواهد بود. در موضعی جدید، مردم کشمیر (و نه پاکستان) نقش اصلی را بر عهده خواهند گرفت. چراکه مسئله کشمیر بیش از آنکه به تمامیت ارضی هند مربوط شود، به هویت کشمیر

و مبارزه با افراطی‌گرایی در این منطقه باشد. از سوی دیگر باید از این منطقه به عنوان یک نقطه عطف در کنترل رفتار هند بهره برد و از اقدامات منفی پاکستان در کشمیر جلوگیری نماید. ایران باید ابزارهای قدرت خود را در جنوب آسیا افزایش دهد و حضور چند وجهی در کشمیر، یکی از مهمترین راهبرد برای رسیدن به این هدف است. البته طبیعی است که ملاحظات مرتبط با نیاز به هند در شرایط تحریمی، باید مورد توجه ایران قرار گیرد و نباید به معنای خالی شدن دست ایران از ابزارهای بازیگری در این منطقه تلقی شود.

اکنون درصدد آن نیستیم که در ماهیت مسأله کشمیر قضاوتی بکنیم و مطلعین می‌دانند که این، یکی از زخمهای کهنه‌ای است که انگلیسی‌های استعمارگر در هنگام خروج اجباری خود از هند بر پیکره شبه قاره هند وارد کرده و به وسیله آنان از مسلمانان هند بزرگ انتقام گرفتند. سخن ما آن است که دولت هند در برخورد با این مسأله از ابزارهای خشن و نامناسب استفاده کرده و با اطمینان به این که دولتهای بزرگ و سازمانهای مدعی حقوق بشر هیچ دفاع واقعی از مسلمانان نخواهند کرد به روشهای غیر انسانی متوسل شده است. ملتهای مسلمان باید بدانند که مسلمانان کشمیری از آنان متوقع است که از ایشان دفاع کنند و این وظیفه اسلامی و برادران مسلمین است. و دولت هند اگر تصور کند که می‌توان آن جمع کثیر از مسلمانان را بدون هیچ عکس العمل از سوی مسلمین جهان، برای همیشه تحت فشار نگهداشت بی شک در اشتباه هستند. حال، با تمام این‌ها موضع جمهوری اسلامی باید چگونه باشد و ایران چه جایگاهی در این مسئله دارد؟ هند، از آمریکا برای مقابله با چین و پاکستان و از روابط با رژیم صهیونیستی و عربستان به عنوان ابزار چانه‌زنی با ایران استفاده خواهد کرد. پاکستان نیز، از رابطه با چین برای مقابله با گسترش روابط هند و آمریکا و از سوی دیگر از ظرفیت گروه‌های تروریستی برای مقابله با هند بهره می‌برد. از این رو مسئله کشمیر موضوعی است که باید در کنار نگاه انسانی و دینی، به عنوان مسئله‌ای راهبردی مورد توجه سیاست‌گذاران ایران قرار گیرد. ایران باید به دنبال احقاق حق مردم کشمیر و ارائه نسخه بدیل خود در این رابطه، محکومیت خشونت در این سرزمین، پیگیری رفراندوم

مرتبط است. به ویژه در شرایطی که هند به صورت یکجانبه اقدام و به زعم خود، پاکستان را از پروسه حل منازعه کنار گذاشته، طبیعتاً کشمیری‌ها خود را در محوریت تصمیم‌سازی و تنها جریان مشروع مقابل هند می‌بینند. ۴- حفظ دارالاسلام موضوع شیعه-سنی نیست و کل امت اسلام را درگیر خواهد ساخت. بنابراین در صورت هندو سازی کشمیر و علی‌الخصوص چنانچه خدای ناخواسته این روند با مهاجرت اجباری، خشونت و خونریزی همراه شود، قطعاً سکوت امروز جهان اسلام به خروش مسلمانان در سرتاسر جهان خواهد انجامید. ۵- برای انضمام کشمیر به هند راهکارهایی به مراتب کم‌چالش‌تر برای طرف هندی وجود داشت. راهکاری که مبتنی بر انصاف، رعایت حقوق کشمیری‌ها به ویژه تأمین حداقل‌های برای حفظ هویت کشمیر باشد و در نزد افکار عمومی کشمیر و ملل مسلمان تداعی‌کننده اتحاد صهیونیسم - هندوئیسم افراطی و پیروزی آنان بر مسلمین در کشمیر نباشد. با توجه به حضور صهیونیست‌ها و خط‌دهی آنها در کشمیر باید دعا کرد که هندوها در هر شرایطی به خشونت و خونریزی رو نیاورند، که این چنین اقدامی منجر به واکنش اعتراضی مردم مسلمان خاصه بخشی از جریان‌های مذهبی اصولگرا در ایران را در پی خواهد داشت. امید است مقامات هند اظهارات مشفقانه مقام معظم رهبری را نصب العین خود قرار دهند: «دولت هند با استفاده از اشتغال‌دنیای اسلام به مسائل حاد ماههای اخیر که موجب غفلت عمومی از وضع آن برادران جدا افتاده و مظلوم شده، حداکثر فشاری را که توانسته بر آن مردم وارد آورده و جان و مال و حتی بنابر نقل ناموس آنان را مورد تعرض و تاراج قرار داده است. این جانب

تصویر کودک کشمیری





مادری بر سر مزار شهدای بمباران شیمیایی حلبچه

سکوت منادیان حقوق بشر

▲ بررسی حملات شیمیایی عراق در طی هشت سال جنگ تحمیلی

● نوید شفیعی

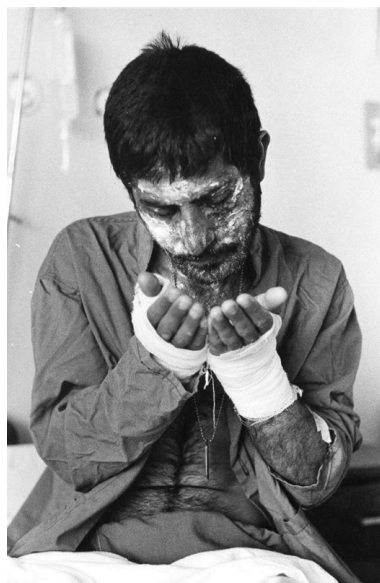
عراق بزرگترین حمله شیمیایی را در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۵ انجام داد. صدام در ابتدا پسرعموی خود به نام علی حسن المجید معروف به علی شیمیایی را برای این حمله انتخاب کرد، او پیش از حملات شیمیایی، شهر را به مدت ۲ روز با بمب‌های متعارف بمباران کرد. در واقع حسن المجید با این کار می‌خواست تا شیشه ساختمان‌های شهر را بشکند تا امکان مقاومت در مقابل گازهای سمی به حداقل برسد. سطح وسیع و حجم گسترده حمله رژیم بعث عراق در استفاده از تسلیحات شیمیایی علیه مردم گرد و

با ۱۳ ژانویه ۱۹۸۱ می‌باشد که در منطقه ای بین هلاله و نی خزر واقع در ۵۰ کیلومتری غرب ایلام توسط عراق علیه نیروهای ایرانی انجام شد که به شهادت ده تن از این نیروها انجامید. عامل مورد استفاده در این حملات گازهای مختل کننده اعصاب گزارش شده است. اما این اقدامات و جانیات به همین سال ختم نمی‌شود و با پیشروی نیروهای ایرانی برای بازپسگیری مناطق اشغال شده خود و پیشروی به سمت عراق گسترده تر شد به طوری که

سلاحهای شیمیایی در طول جنگ ایران و عراق بعنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای بازدارندگی و مقابله و نیز اهرم فشاری در دست رژیم عراق بود که با کیفیت و کمیت دلخواه آن رژیم استفاده شد که نتایج وحشتناکی را به بار آورد. این نتایج ناشی از سکوت مجامع بین المللی و همسوئی قدرتهای استکباری با سیاست های رژیم عراق بود.

اولین حمله شیمیایی ثبت شده توسط سازمان ملل در جنگ ایران و عراق مربوط به تاریخ ۵۹/۱۰/۲۳ برابر

وظایف شورای امنیت شورای امنیت وظیفه دفاع از منشور سازمان ملل را جهت حفظ صلح و امنیت دارا است. این نهاد می‌بایست خود را متقاعد سازد که وظیفه‌اش را انجام دهد و تنها به صدور بیانیه که دارای فقدان صراحت لازم در محکومیت رژیم متخاصم است، اکتفا نکند. کار و وظایف شورای امنیت و سازمان ملل، همان‌طور که در منشور مشخص شده، نمی‌تواند فقط به انتشار بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها و انتشار اسناد که در تاریخ ثبت شده، بسنده کند. شورای امنیت در ۱۹۸۸ میلادی ۶ روز پس از استقرار آتش‌بس در جنگ ایران و عراق در جلسه خود طرح قطعنامه ۶۲۰ را که آلمان فدرال، ایتالیا، ژاپن و انگلیس پیشنهاد کرده بودند، تصویب کرد و در آن با ابراز تاسف عمیق از نتایج تحقیقات درباره تداوم استفاده از سلاح‌های شیمیایی در مناقشه میان ایران و عراق استفاده از این سلاح را محکوم کرد. تصویب این قطعنامه که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران انجام شد به استعمال سلاح‌های شیمیایی علیه ایران پایان داد.



چند دهه همچنان قابل توجه است و قربانیان این جنایت هنوز موفق به گرفتن حق خود نشده‌اند.

تاکنون همکاری و حمایت شیمیایی کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و چند کشور غربی دیگر از عراق در جریان حمله رژیم بعث به ایران مستند شده است اما قطعنامه‌های محکومیت این کشورها در سازمان ملل غالباً توسط آمریکا و انگلیس مسدود و وتو شده‌اند.

مهم‌ترین کشوری که در این جنایت علیه بشریت با اهداف سودجویانه شرکت داشت، آلمان و شرکت‌های فعال در این کشور بودند. مقامات ایران تأکید کردند که هرگز دست از پیگیری جنایت آلمان مبنی بر مسلح کردن «صدام» با سلاح‌های شیمیایی برنمی‌دارند.

طبق گزارش «واشنگتن پست و پیپلز وُرد»، حمایت شیمیایی آلمان از عراق در دهه ۱۹۸۰ موضوعی است که اسناد و شواهد متعددی برای آن وجود دارد؛ تا سال ۱۹۸۹، پشتیبانی آلمان از عراق در زمینه تسلیحات شیمیایی سبب شد تا این کشور به بزرگترین تولیدکننده گازهای شیمیایی جنگی خاورمیانه تبدیل شود.

بر اساس آماری که در اسناد منتشر شده، شمار شرکت‌های آلمانی تامین کننده تسلیحات شیمیایی رژیم صدام در جنگ با ایران، به رقم ۸۰ مورد رسید که نشان دهنده گستردگی این حمایت است. گزارش ۱۱ هزار صفحه‌ای ارسال شده در سال ۲۰۰۲ برای سازمان ملل، جزئیات نحوه تشویق عراق از سوی شرکت‌های آلمانی برای تولید سلاح‌ها اعم از شیمیایی و معمولی را تشریح کرد.

سکوت منادیان حقوق بشر (سازمان ملل، شورای امنیت، سازمان منع سلاح شیمیایی) سازمان منع سلاح شیمیایی

بی‌پناه حلبچه چنان بود که پروفیسور اوبن هندریکس رییس آزمایشگاه سم‌شناسی بیمارستان گان فلاندر بلژیک گفت: رژیم بعث عراق از ۳ نوع گاز مختلف علیه حلبچه استفاده کرده است. این گازها شامل گاز خردل (ایپریت)، گازهای اعصاب تابون، سارین یا سومان، VX و گاز سیانوژن هستند.

از دیگر حملات عراق در ۱۳۶۵/۱۲/۲۳ می‌توان به حمله‌ای در جنوب شرقی جزیره مجنون که منجر به یازده کشته و پانصدوچهل زخمی شد.

عراق از ۲۷ مهر ۱۳۵۹ تا سوم شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی در مجموع ۵۸۲ بار حمله شیمیایی شامل حملات آزمایشی، محدود، گسترده حجیم و فوق گسترده انجام داد. در نتیجه این حملات بیش از ۱۰ هزار تن شهید، حدود ۱۰۰ هزار تن مصدوم و نیازمند مداومت درمان و ۲۵۰ هزار تن دچار مصدومیت خفیف شدند. تنها در بمباران شیمیایی حلبچه که در اسفند ۱۳۶۶ خورشیدی انجام شد، پنج هزار تن شهید و تعداد بیشتری مصدوم شدند. در چنین وضعیتی جمهوری اسلامی ایران نه‌تنها اقدام به مقابله به‌مثل نکرد، بلکه فرماندهان نظامی و مسوولان بهداری، رسیدگی به مصدومان عراقی بمباران‌ها را وجهه همت خویش ساختند و با انتقال آسیب‌دیدگان و آوارگان به داخل خاک ایران، آنها را تحت مداوا و رسیدگی قرار دادند. کشور های تامین کننده سلاح های شیمیایی طبق اسناد سازمان CIA عراق صرفاً انبار بسیار ناچیزی از سلاح های شیمیایی داشت و توان تولید آنها را نیز نداشته است؛ پس نیم نگاهی به کشور های متخاصمی که در رساندن این سلاح ها به رژیم بعث کردند بیندازیم.

همکاری کشورهای غربی در جنایات شیمیایی رژیم صدام علیه ایران، موضوعی است که با وجود گذشت

وارثان حقیقی نهضت

▲ بررسی جایگاه مسضعفان در منظومه فکری اسلام

• بتول بابایی

گرفت. مشکل اصلی آن‌ها فقر نبود؛ تبعیض بود. چرا که در جامعه‌ی نبوی نیز فقر بود اما عدم تبعیض گسترده اوضاع را قابل تحمل‌تر می‌کرد.

نگاه تقلیل‌گرایانه و خیریه‌ای به مستضعف که از سال‌های پس از جنگ تحمیلی آغاز شده بود، هرگز جامعه‌ی ما را رها نکرد. برخلاف رویکرد سال‌های اولیه‌ی انقلاب، که مستضعف خود در فرایند بهبود اوضاع زندگی خویش مشارکت می‌جست، حال مستضعف در منفعل‌ترین وضع ممکن قرار دارد. ما به اردوهای جهادی می‌رویم. به معنویت و خودسازی و البته خانه‌سازی می‌پردازیم. ما در رزمایش‌های همدلانه هزارهزار سبد غذایی توزیع می‌کنیم و اگر سیلی، زلزله‌ای، خشکسالی‌ای پیش بیاید، در اولین زمان ممکن سیل بسته‌های آب‌معدنی به آن مکان روانه می‌کنیم و خیالمان راحت است که داریم درست‌ترین کار ممکن را می‌کنیم و این عدم درک درست از موقعیت است که منجر به نفهمیدن اعتراضات مردمی می‌شود که برای بدیهی‌ترین حقوق خود، اعتراض می‌کنند.

این مردم همان‌هایی‌اند که امام در توصیفشان در دیدار با اعضای هیئت دولت گفت: «خوب شما هم می‌دانید که مردم این دولت را و این جمهوری را بپا کردند و آن هم نه همه مردم. این مردم پابرنه‌ی این بازاری و این متوسطین و این محرومین. فشار روی این‌ها بوده است؛ یعنی فشار انقلاب روی دوش این محرومین بوده.»

امام خمینی: «گروه‌هایی که در سرتاسر این کشور این انقلاب را به‌ثمر رساندند، همان زن و مرد محروم [بودند] و همان‌هایی که مستضعف هستند و کاخ‌نشین‌ها آن‌ها را استضعاف می‌کنند و این‌ها ثابت کردند که کاخ‌نشین‌ها هستند که ضعیف‌اند و پوسیده‌اند و برای این ملت هیچ کاری نکرده‌اند و نخواهند کرد.»

در سال‌های ابتدایی انقلاب، کارها با همیاری حداکثری همین قشر بود که پیش می‌رفت و موفق‌ترین تجارب تاریخ جمهوری اسلامی به کمک همین مردم صورت گرفت و امام نیز به سبب اینکه صاحب اصلی انقلاب را مستضعفین می‌دانست به ثروتمندان هشدار می‌داد نمی‌تواند بر سر سفره انقلاب بنشینند؛ «نهضت ما هم با مستضعفین پیش رفت. مستکبرین یا فرار کردند یا در منازل خود نشستند. آنهایی که امروز برای استفاده نامشروع می‌خواهند سر این سفره بنشینند کجا بودند آن روز که مستضعفین خون خود را می‌دادند؟ این‌ها هستند که خون خود را ریختند.»

اما رفته‌رفته، فاصله گرفتن مردم از کنش‌گری فعالانه آغاز شد و به ویژه پس از اتمام جنگ تحمیلی، سرعت گرفت. حال که کشور در وضع عادی‌تری نسبت به قبل قرار گرفته بود، خوی کاخ‌نشینی در حال بازگشت بود و سفره‌ی انقلاب در حال از دست دادن صاحبان اصلی خود و دقیقاً از همان‌جا بود که نارضایتی مردم از اوضاع نضج

تقابل میان مستکبران و مستضعفان همواره در طول تاریخ در جریان بوده است. مستضعف ذاتاً ضعیف نیست. به استضعاف کشیده شده است و دیگران موجب ضعیف شدن او شده‌اند. مستکبران نیز کسانی‌اند که خودشان و دیگران آن‌ها را برتر می‌شمارند؛ در صورتی که در واقع امر چنین نیست.

مبارزه با طاغوت و طاغوتیان و دفاع از حقوق محرومان یکی از مهم‌ترین اهداف پیامبران بوده است. تمام ادیان آسمانی از بین توده‌ها برخاسته‌اند و با کمک انبیاء، مستضعفین برعلیه مستکبرین قیام کرده‌اند. پیغمبر اکرم از بین مستضعفین برخاست و به کمک آن‌ها، مستکبرین زمان خودش را آگاه کرد و یا شکست داد. مستضعفین بر تمام ادیان حق دارند. بر اسلام حق دارند زیرا در طول تاریخ اسلام، این عده برپادارنده و مروج دین اسلام بودند.

در همه‌ی ادیان، سران ادیان که پیامبران‌اند، از طبقه‌ی مستضعفین بوده‌اند. حضرت ابراهیم خودش بوده و تبری که با آن درمقابل نمروود قیام کرد و بت‌شکن شد. حضرت موسی نیز یک شبان بود با یک عصا؛ از همین طبقه‌ی مستضعف و این طبقه را بر ضد دستگاه طاغوتی زمان خودش برانگیخت.

در سال ۵۷ هجری شمسی نیز، حضور همین طبقه بود که باعث پیروزی انقلاب اسلامی شد. به گفته‌ی

است و قرآن به درستی آن را وعده داده است باید با مطالبه‌گری و تلاش مجاهدانه مستضعفین و معتقدان به انقلاب اسلامی تحقق یابد.

و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا
فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین
منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان
روی زمین قرار دهیم.

بازگشت جایگاه محوری مستضعفان که اصلی‌ترین قشر این انقلاب بوده‌اند و بازگشت کنش‌گری و مشارکت هدفمندشان، خواهد توانست تا حد زیادی اعتماد از دست رفته را به جامعه بازگرداند و این تنها مرحله‌ی اول ماجراست زیرا هدف اصلی، اتحاد همه‌ی مستضعفان جهان است و در نهایت، آنچه حق اصلی مستضعفان





چرا سوریه؟

▲ بررسی تحولات اخیر سوریه و دخالت رژیم صهیونیستی

• عمادالدین شاکر

این رفتارها بپردازیم. اقدام مقتدرانه جمهوری اسلامی عامل تحکیم امنیت ملی و تقویت جبهه مقاومت و قدرت گیری بیشتر در مذاکرات بود. این اقدام را میتوان واکنش معنادار به تحرکات متداوم پان ترکها به دلیل ایجاد زمینه شرارت های اسرائیل در شمال غرب کشور نیز در نظر گرفت. از دیگر اقدامات ایران حمله بی سابقه سایبری که به نوعی یکی از فلج کننده ترین عملیات برای اختلال و ضربه به امنیت داخلی رژیم صهیونیستی مورد استفاده قرار گرفت.

این واکنش های ایران را میتوان پاسخی به حمله اخیر اسرائیل به غرب ایران در نظر گرفت. مطمئناً پاسخ های بیشتری در مقابل گستاخی های اسرائیل داده خواهد شد. با توجه به اقدامات خصمانه و وعده های انتقام، صهیونیست ها باید انتظار حملات وسیع تری را داشته باشند.

گرچه های ایرانی دیگر به نزدیکی شهر موش ها رسیده اند؛ به طوریکه فقط پنج ساعت با اورشلیم فاصله دارند. پس این خطری آشکار برای آنهاست و در باور تلمود آمده: (اگر کسی برای کشتن شما آمده، برخیز و اول تو او را بکش). در ۱۱ مه ۲۰۱۸ لیبرمن وزیر دفاع اسرائیل خطاب به سوریه اظهار داشت: " ایرانیان، سلیمانی و نیروهای قدس را از کشور خود بیرون کنید. آنها به نفع شما عمل نمیکنند بلکه فقط به شما آسیب میزنند." در ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۸ نیز نتانیاهو از روسیه میخواهد که خروج نیروهای ایرانی را از سوریه تسهیل کند. و حال نوبت بنت است و دستپاچگی او نیز از اقدامات اخیر قابل ارزیابی است..

هدف دیگر این عملیات اسرائیل جنبه ایدایی دارد و به دنبال تاثیرگذاری مقطعی و زودگذر بر روی مذاکرات ایران (به همراه استراتژی های دیگر مسموم سازی) است تا دست برتر ایران در مذاکرات را خنثی کند. حال به بررسی پاسخ ایران در برابر

چند صباحی است که به دنبال شهادت دو رزمنده ایرانی در خاک سوریه توسط رژیم صهیونیستی در جامعه و محافل سیاسی مطرح میشود. سوال هایی از قبیل هدف اسرائیل از انجام این عملیات ها بر علیه ایران در سوریه چیست؟ آیا رفتار روسیه در قبال این عملیات ها طبیعی است؟ پاسخ ایران چگونه بود و چه هدف هایی داشت و چه جنبه هایی را تحت تاثیر قرار داد.

همانطور که واضح است روسیه با آغاز جنگ با اوکراین و قرار گرفتن تحت فشارهای رسانه ای و بازخورد جنگیامکان جهت گیری ندارد. رژیم صهیونیستی نیز در چنین شرایطی با استفاده از شلوغی و آشفتگی فضای رسانه، فرصتی طلایی برای به چنین رفتار حساب نشده ای به دست آورد. در سوی دیگر نیز پیشرفت های ایران در میز مذاکره و زمین جنگ منجر به خشم صیونیست ها شده است. یکی از اهداف این عملیات کاهش حضور نظامیان ایران در سوریه است.